

بجلس تو کلام رموز گفته که لفظ  
 کشد صورت نرا بجانسه جنبی  
 بجز مصحفی جویند داده تو بود  
 و جو دست کینه اکثر و قلیل واقف  
 زدی که دست تو نواره بدینصفت  
 قصای کوه تو از چشم صد نیز اکرم  
 کیو بسک بود چهره است ز سجده حق  
 جوش بیمار غطای تو میکت بیبال  
 جهان بعد تو از بسک راحت آباد  
 چنان عقاب تو چشمه بجز کوه نژاد  
 کد ز جوج دلیرین بجای مسیح  
 تبارک الله تو بسک رفتار  
 بیک اشاره ز افلاک بگذرد است  
 بر در جبهه کارایت بیاز و جز  
 شبی که تیغ کشی از نیام غنیمت نام  
 چنان وجود هوایا بدینصفت نام  
 حدایکا تا این شکر تو انتم کرد  
 ستم جو گنبت کل کرده ام ز باغ  
 فلک بسک غوی چنان کشد مرا

بنوی  
 انصاف

که بی تو طبع دقیق تو اسم  
 امید من ز تو پیش است نشانه لطف  
 چه غم که رحمت نهال قائم شود  
 مدام نابقاضای روزگار شود  
 سیامدی ز معمای زنده بی بطهور  
 بیک بیار قناعت نمیکند محمور  
 که بعد ازین بودم سیوه و هفتاد  
 خزان مقطع خلعت مهابط طهور

نکاهمدار تو او ابراهیم و باطن  
 کسی که دامنش حفاست از نکال

حالت شد ز بر شعله کل اشکار کرد  
 چشمیت ز عمره پرده با دام دید  
 حطه تو تلخ کرد بهار برفش را  
 بادامت از نگاه کل شعله بار آورد  
 رنگی که کشم ز کس شوت ز باغ  
 ز کس زینب میناس گفته شد  
 صف الوف می نهند از کردش نگاه  
 صدره کشید ز دل با دام دو  
 دل چون توان ره بود ز دست که تم  
 از بسبب شکر برورد بان ز کار ما  
 شیرین نسیمی ز دهان تو موج زد  
 لعنت زاب رنگ لطف بی بزم  
 بکشند رخ تو بجز بهار زد  
 حط لب بر پیرهن عجب خار کرد  
 لعنت بجزده سینه کلزار کار کرد  
 زلف تو شانه را مژه چشم کار کرد  
 سر و دست بجزوه برق تجلی نما کرد  
 بوی نگاه و رنگ حیا اشکار کرد  
 از بس بجز نباده نگاه تو کار کرد  
 ایو که نشووه های نگاهت شمار کرد  
 مشاطه که چشم ترا سر مده دارد  
 دام که نهاد و بر پراشکار کرد  
 از تنگای بی تو اندک کار کرد  
 از چشم مورتنک شکر اشکار کرد  
 موج شراب را مژه اشکیار کرد  
 خون سیه روان ز رنگ لاله زار

بار

Copyrighted material